

شعر نو در افغانستان در سالهای پس از جنگ دوم جهانی*

ز این دوره موازی با تحولات و تغییرات عظیم سیاسی و اجتماعی که در جهان رخ داد، در زندگی اجتماعی و فرهنگی افغانستان نیز جنبش‌های ترقیخواهانه تازه‌ای پدیدار شد. در سال ۱۹۴۷ جمعیت «جوانان بیدار» به ابتکار شاعران عبدالرئوف بینوا، گل‌پاشا الفت، خادم، ترقی و روشنفکران دیگر تشکیل شد و مرامنامه آن که عبارت بود از استقرار آزادی و عدالت اجتماعی، از بین بردن جهل و عقب‌ماندگی و پیشرفت همه‌جانبه اقتصادی و علمی و فرهنگی مردم افغانستان اعم از مردوزن، انتشار یافت.

نهضت «جوانان بیدار» در ادبیات منعکس شد، تلاش و مبارزه‌ای که از مدتها پیش در راه تحول و تجدید شعر و ادب در افغانستان آغاز شده بود، رو به شدت

* فصلی از کتاب «نگاه پراکنده‌ای به شعر نو در ایران و افغانستان» که بزودی در

نهاد، و از سال ۱۹۶۰ بعد گسترش یافت.

کتاب «اشعار نو» بزبانهای پشتو و فارسی که در سال ۱۹۶۳ در کابل انتشار یافت، خوانندگان را با گروهی از شاعران نوپرداز: آرین پور، آئینه، الهام، بارق شفیع، بهجت توفیق، رهگذر، دکتر سهیل، صفا، ضیاء قاری زاده، محمود فارانی، لایق، مایل هروی، منتظر، نهمت و دیگران آشنا کرد.

در دیباچه‌ای که بقلم ادیب و منقد افغان دکتر عبدالغفور روان فرهادی بر این کتاب نوشته شده، تجزیه و تحلیل درستی از جریان شعر نو در آن کشور بعمل آمده و در آخر گفته میشود: «حقیقت آنستکه شعر نو جز فرزند حلال زاده شعر کهن کسی نیست. فرزندی که در عصر پدر خود زندگی نمیکند و در عصر دیگر زندگی دارد. فرزندی که از چشمه‌های وادی پهن‌اور امروز آب نوشیده و منتظر فرداست» (صفحه چ) در سال ۱۹۶۳ سه مجموعه شعر از سه شاعر نوپرداز انتشار یافت:

«ستاک» از بارق شفیع، «آخرین ستاره» از محمود فارانی و «امواج هریوا» از مایل هروی. نشر این کتابها باعث تشدید اختلاف نظر بین طرفداران شعر کلاسیک و پیروان شعر نو شد و حتی در روزنامه «اصلاح» و مجله «ژوندون» سلسله مقالاتی بعنوان «جنگ بین کهنه و نو» از طرف شاعران و ادیبان و نقادان افغان انتشار یافت که نمودار مبارزه آشتی ناپذیر این دو گروه بود. مسائلی که در برابر آنها قرار داشت و راه حل آن مسائل، بسیار شبیه است با آنچه در ایران بین طرفداران و مخالفان شعر نو موجود بوده و هست.

مثلا محمد موسوی همت، ضمن اینکه ادعا میکند که هنر در آثار کلاسیک‌ها به قله کمال خود رسیده و هنرمند و شاعر امروز هرگز نمیتواند چیزی بر آنها بیفزاید مینویسد: «... من تحول را در تکنالوژی و سیانس بکلی می‌پذیرم. اما تحول در شعر و هنرهای زیبا را قابل قبول ندانسته‌ام...» (۱) و منقد دیگر «شپون» به پاسخ همت میگوید: «... اگر از او که فرزند جهان پیشرفته امروزی است بخواهیم با

قافله اشتر و کجاوه سفر اروپا کند یقیناً نمی‌پذیرد، زیرا هنوز ریزه خوارخوان
نعمت اقتصادی- فرهنگی و تربیتی دنیای کهن است. (۱)

سخنان شیون گفته ملك الشعراء بهار را بیاد می‌آورد که در سال ۱۹۱۸ در
مجله دانشکده نوشت: «هیچکس نخواهد خواست یا توانست در قرن بیستم راه
اروپا را با کجاوه و شتر طی کند».

شیون در مقاله خود مسئله تحول را در اجتماع و هنر درست درک می‌کند. اما
گاهی بقدری شیفته نو میشود که همه موفقیت های ارجدار گذشتگان را انکار
کرده و مثلاً میگوید: «باور کنید امروز حتی در اروپا کمتر کسی پیدا میشود که
به آهنگ کلاسیک گوش بدهد». (۲)

اینگونه نظرات افراطی گریبانگیر برخی از طرفداران دیگر شعر نو نیز میشود.
مثلاً در مقدمه «اشعار نو» چنین عبارتی هم نوشته شده: «اگر کسی بر شعر نو به حیث
شعر خرده می‌گیرد با و پاسخ بدهید آنرا به حیث نثر قبول کنید و اگر در ضمن آن سجع
بیابید گویا نثر مسجع است و اگر سجع ندارد آنرا نثر خالص بشناسید». البته نه این
فرمول درست است و نه ماهیت شعر نو را تنها سجع یا وزن و یابی وزنی آن میتواند
تعیین کند.

شعر نو انعکاس نهضت بزرگی است که از سال ۱۹۱۹ در راه تأمین استقلال
و آزادی و پیشرفت زندگی اجتماعی در افغانستان بوجود آمد. شعر نو نتیجه
خواست های جمعیت «جوانان بیدار» و شعر نسل جوان افغانستان است که برای
رسیدن به هدف های بلند اجتماعی و فرهنگی و به منظور ساختن یک زندگی آزاد نو
در افغانستان کوشش میکنند.

شاعران نوپرداز افغان در سالهای اخیر موفقیت های شایان توجهی بدست
آورده اند که ماسعی میکنیم آنرا در آثار چندتن از آنها نشان دهیم.

بارق شفیعی - شاعر مرقی و با استعدادی است که با این شعار:

موج شوا از خود برآ، بردوش توفان سیر کن
گرد خود گشتن بجز خاصیت گرداب نیست

راه پرثمر شاعری را می‌پیماید. از مجموعه اشعار خود «ستاک» را به آنانیکه هنر را
آئینه زندگی میدانند» اهداء کرده است.

برای آنکه بهتر بتوانیم بارق شفیعی را بشناسیم، خوبست بگذاریم او شخصاً
خود را بما معرفی کند:

کیم من؟ نور چشم جستجوها
دل‌م زیبا پرست بزم حسن است
روانم آفتاب آرزوها

دو چشم روشن هستیستم من .
باین گرمی که می‌تابد روانم
سزد گر آتش افشانند ز بانم
بیا از دیده اهل هنر بین

باین شوری که انگیزد بیانم
اگر شاعر نباشم کیستم من؟ (۱)

یا اینکه :

در آسمان دهر،

من آن ستاره‌ام که گریزد ز نور من،

اشباح رهنان سیه‌دل به تیرگی

تا در کمین گهی

بر شبروان بادیه یابند چیرگی. (۲)

بارق شفیعی از زمره آن شاعرانی است که شعر و استعداد خود را صرفاً وقف

مسائل اجتماعی کرده و چنان با آرزوی اصلاحات اساسی ملی ورشد پیشرفت هم‌میهنان خود میکوشد و میسوزد و چنان تشنه و جویای عدالت و آزادی است که خویشان را سراپا فراموش کرده نه از احساسات و غم‌وشادی شخصی و نه از لذاتی که از مناظر طبیعت میبرد سخن نمیگوید.

صدای او صدای خشمناک اعتراض و انتقاد است علیه جهل و عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی. «کشتی شکسته»، «شبستان قبرها»، «نامراد»، «ای ناله»، «به مرغ آزاد» و اشعار فراوان دیگر او همه دارای این خصوصیت و این روح و مضمون است.

شامی است سهمگین و هوائی است پر دمه
تاریک و تیره همچو روان گناهکار
چشم ستاره کور و سیه گشته روی مه
و آنجا میان بحر به امواج یقرار
بینم شکسته کشتی طوفان رسیده ای
کز کام موج جانب ساحل کند تلاش
از لای موجهای کف آلود و خشمگین
ارواح نا امید چو فریاد بی گناه
یا همچو آه گرم اسیران زندگی
از رنج آخرین رمق اندر شب سیاه
بیرون جهند و جامه آمال ناتمام ،
بردوش موج‌های خروشان رها کنند .
فریاد آسمان و زمین میرسد بگوش
کاین محشر از تغافل مرگ آفرین کیست ؟
این بحر را که ساخته صحرای انتقام
وین کشتی شکسته کمینگاه کین کیست ؟

خاصیت طبیعت زیبا چنین بود ،
یامرگ این قضازدگان خواب ناخداست؟ (۱)

«شبستان قبرها» شعری که جایزه ادبی «رحمن بابا» به آن تعلق گرفت
انتقاد اجتماعی آشکارتری است.

ای دل خموش باش ،

کمتر به سینه زن

آهسته تربتپ که محیط تو کوچک است .

گیرم قفس شکست

پرواز گاه کو؟

اینجا فضا کثیف تر از سینه ها بود

گرد رسکوت شب

با بال آتشین

بی نردبان کاهکشان ، بی چراغ مه

از چرخ بگذری

و زبام عرشیان

پرشور تر فغان کنی ، پرسوز تر نوال و مطالعات فرهنگی

کوه ها شوند آب

و آن آبها بخار

وین تیره خاک چشمه آتش چو آفتاب

این زنده مردگان

چون شعله های سرد

از پا نشسته اند و نجیند ز جایها (۲)

.....

۱- «ستاک» صفحه ۲۲

۲- «ستاک» صفحه ۲۷/۲۸

اما شاعر هر قدر هم مبارز باشد باز با مردان جنگاور تفاوت دارد. او نمیتواند برای رسیدن به مقصد و مقصود خود بکشد و خراب کند و پیش برود. رزم اورنگی و روشی دیگر دارد. هنگامیکه شاعر در برابر ستمهای اجتماع و طبیعت از درد و خشم فریاد میزند و میخواهد زمین و زمان را زیر و رو کند ناگه از شدت احساسات اشکش فرو میریزد و «نامراد» از اینگونه گریه‌های بارق شفیعی است.

اینسان که ناتمام

بر رهگذار باد

از پافتاده‌ای

ای شمع نیمه سوخته امید کیستی؟

گویند چون دلم

بر گور آرزو

ای نامراد تادم مردن گریستی

دردخمه‌های سرد

در بزم بی‌روان،

بالای پیکران زخود در فتنه خموش،

آرام و بی‌صدا،

بیهوده اشک‌ریزی و بیهوده ایستی.

.....

ای شمع نیمه سوخته، ای جسم نیمه جان

چون سر نوشت من

یا عشق ناتمام

بیهوده جان‌فشاندی و بیهوده زیستی (۱)

این قطعه، مثل بیشتر اشعار بارق شفیعی به وزن عروض آزاد است و قافیه‌های

کیستی، گریستی، ایستی و زیستی که بدون نظم و ترتیب معینی بکار برده شده، علاوه بر پیوند دادن موضوع، شعر را خوش آهنگ و گوشنواز ساخته.

شاعر نوپرداز افغان، بارق شفیعی از نظر روح انقلابی، درد و شور اجتماعی که دارد و هدفی که برای هنر خود در نظر گرفته بسیار شبیه به هم قلم ایرانی خود سیاوش کسرایی است:

بسویت رهنمای مرغ آزاد
مرا در سر هوای آسمان است
من و تو هر دو آزادی پرستیم
مرا آنجا که هستی آشیان است.
مپرس از من چسان اینجا اسیرم
عیان ما چه محتاج بیان است
اگر زینجا پریدم
به پهنایت رسیدم
به پردازم برایت داستانها. (۱)

* * *

نوپرداز با استعداد دیگر افغان محمود فارانی است که برای ساختن صحنه های گوناگونی از طبیعت و از زندگی انسان، شیوه و راه دیگری در پیش گرفته. اگر بارق شفیعی در برابر مقررات نادرست اجتماعی با صدای بلند اعتراض میکند، فارانی آنها را در میان تاریکی ها، بانور کم رنگ و زودگذری بمانشان میدهد و میگذرد. برای تجسم اندیشه های خود رنگهای تند بکار نمیبرد بلکه با سیاه قلم و سایه و روشن ها سروکار دارد.

«سرود نیمه شب»، «سروش شب»، «رازهای شب»، «قصه شب»، «غروب

ساحل»، «شام دریا»، «غروب کوهستان»، «محاطرات ماه» و بقیه اشعار او جز

چندتا، همه تصویر مناظر شب و حوادثی است که در شب رخ میدهد.

شب و ماه و برف، این کلمات رمانتیک در اشعار فارانی گاهی معنی حقیقی خود را داراست و گاهی هم معنی مجازی بخود میگیرد و سبیل محیط و مردم میشود.

موضوع عدم برابری انسانها در کشورهایی که فقر و ثروت در کنار هم قرار گرفته، بیش از هر وقت دیگر توجه نویسندگان امروز را بخود جلب کرده است. هر شاعر و نویسنده‌ای بسهم خود چیزی در اینباره گفته است. از اینرو برای شاعری که میخواهد از نو وارد این بحث شود، دشوار است که اثری اصیل ایجاد کند. اما محمود فارانی در قطعه «غروب کوهستان» بر این دشواری فائق آمده است.

او با تصویر قبرهای خاکی و گورهای مرمرین نشان میدهد: نه فقط زنده‌های غنی و فقیر از هم متمایزند، بلکه مرده‌های متعلق به آن دو طبقه نیز با یکدیگر فرق دارند. سپس ما را از سر منزل مردگان به کاخها و کلبه‌هایی که کمی دورتر از آنها در کنار هم واقع شده هدایت میکند و تماشا و تضاد را بعهد خود ما وامیگذارد.

پیش يك گور خالی و ویران

پهلوی قبرهای مرمر پوش

در فروغ غروب خون آلود

پیرمردی نشسته بود خموش

چشم او خیره مانده بود بگور

از پس ابروان انبوهش

از نگاه حزین او میریخت

راز تاريك گنگ و اندوهش

نگاهش از فراز گور خراب

سوی الواح مرمرین لغزید

صیقلی سنگها که زیر شفق،

همچو الماس سرخ می رخشید.

زهر خندی دوید روی لبش

وانگهی کرد سوی شهر نگاه

وندران کاخهای مرمر دید،

پهلوی کلبه‌های تار و سیاه. (۱)

قهرمانان آثار محمود فغانی همه انسانهای بدبخت و ستمکش هستند که

يك عمر به نامرادی بسر میبرند، بدون اینکه کلمه‌ای شکایت کنند و بسا سکوت و گمنامی هم در گوشه‌ای می‌میرند. گدایان، دوره‌گردان، چوپانان، ماهیگیران، ملاحان و روستائیان از زمره آنانند.

در اینجا نمونه‌هایی از این قبیل اشعار او را نقل می‌کنیم :

«تاج الماس» سرگذشت زن روستائی فقیری است که در کنار کودك

شیرخوارش ار سرما و گرسنگی می‌میرد و جز برف که کفن‌تن او میشود و تاج الماسی بر سرش میگذارد دیگر غمخواری ندارد :

پرگشوده بر فرازده سکوت

مردمان در خانه‌ها خفته خموش

از میان ابرهای دوردست طالع‌ت‌فرنگی

میرسد آواز لک‌لکهای دور. بنانی

اندر این تاریکی و سرما و برف

در خم يك كوچه نمناك و تار

پای دیواری زنی افتاده است.

در کنارش خفته طفل شیرخوار

پیکر لختش شده سرو کمرخت .

می‌تپد آهسته دل اندر برش.

دیده بی نور او و امانده است،
سایه مرک ایستاده بر سرش
و اسپین دمه‌های سوزانش دوید
بر جبین کودک خوابیده‌اش
بعد از آن آرام آمد روی هم،
دولب افسرده و خشکیده‌اش.
آسمان بادست ناپیدای خویش
در کفن پیچید نعش لاغرش
و انگها بگذاشت از برف سپید
تاج الماسی بگیسوی ترش. (۱)

«گور چوپان» داستان کوتاهی از زندگی و مرک انسانی است که سالها
گله مردم را بچرا برد و روزی بی سروصدا در پای صخره‌ای افتاد و هیچکس جز
شاعر سراغ او را نگرفت.

در خم کوره راه دور و دراز
از بر صخره بزرگ و سیاه
سر کشیده درخت خود روئی،
سایه افکنده بر کناره راه .
زیر این سایه گور ویرانی است .
گور از یاد رفته و گمنام .

.....

شاید این گور، گور چوپانی است،
که در این کوه و دره خاموش
بارها رفته در پی رمه

چوب دست شبانیش بردوش.
چشم پراشك از جهان بسته
سالها رومه‌های مردم را
به‌چرا برده تشنه و خسته. (۱)

صحنه‌های شاعرانه‌ای که فارانی از زندگی انسان و از مناظر طبیعت می‌سازد
چنان طبیعی و پذیرفتنی است که خواننده يك لحظه می‌پندارد آنها را رو بروی
خود یا روی پرده سینما تماشا می‌کند. برای نمونه «شام دریا» و «صبح دهکده»
را بخاطر می‌آوریم.

در میان کشتی فرسوده چوبین
در کنار پایه مشعل
پنجه دریاوردی پیر
می‌خزید آهسته روی کهنه گیتاری
بانوای نرم گیتارش
يك صدا مردان دریائی
میسر ایدند و پارو می‌زدند آرام
مردکی چینی و با چشمان تنگ خویش
باقدی کوتاه و با چشمان تنگ خویش
پای می‌کوبید و پی هم قهقهه می‌زد. (۲)

صبح دهکده :

ماهتاب نقره‌گون شد ناپدید
در کنار قله‌های دوردست.
ساغر گلگون و لبریز شفق،
اوفتاد از دست گردون و شکست.

۱- «آخرین ستاره» محمود فارانی. کابل صفحه ۱۱-۱۰.

۲- «آخرین ستاره» صفحه ۸۹.

کاروان شب زدشت آسمان
زین دیارناشناسی رخت بست.

.....

جغد شدخاموش سر درزیربال
رفت درروی قلعه‌ای ویران بخواب
کودکی آوازخوانان میبرد
گله مرغاییان راسوی آب.

قله‌های نیمرنک کوهسار
گشت خونین ازشعاع آفتاب
دختران روستائی مست و شاد
کوزه‌ها برفرق وچادرها بدوش.

میروند از کوره راه پیچ پیچ
درپی هم سوی رود پرخروش .

میرسد از جنگل خاموش دور
ناله‌های دلپذیرنی بگوش. (۱)

شعر «آخرین ستاره» شاید استقبالی است که محمود فارانی از «سرمه خورشید» نادر نادرپور کرده است. چه مضمون هر دو شعریکی است، درظلمت یأس و غم، عشق خورشید و ستاره امید است .

ازتند باد یأس

دردخمه شکسته و تاریک قلب من

خاموش گشته شعله لرزان آرزو،

اندوه پرگشود

این جغد سالخورده پس از دیرگاه باز

آمد بآشیانه ویرانه‌اش فرو
اکنون سکوت مرك ،
افکنده سایه بردل تاریک و سردمن
پیک عبوس نیستی استاده روبرو.
در این دم پسین
در این سکوت ژرف و درین ظلمت گران
ناید بچشم نور امیدى زهیچ سو.
اما هنوز هم
از لای تیرگی غم انگیز و مرگبار
چشمک زندستاره چشم سیاه او. (۱)
ونادر نادر پور میگوید:

من مرغ کور جنگل شب بودم
برق ستاره‌ها همه از من دور،
در چشم من که پرده ظلمت داشت
فانوس دست رهگذاران بی نور

.....
هرگز ز لابلای هزاران برک،
بر من نمی شکفت گل خورشید.

هرگز گلابدان بلور ماه

بر من گلاب نور نمی پاشید

.....

از لابلای توده تاریکی

دستی درون لانه من لغزید

وز لرزه ایکه در تن من افکند،

بنیاد آشیانه من لرزید.

.....

غافل که در سپیده دم این دست،
خورشید بود و گرمی آتش بود
با سرمه‌ای دو چشم مرا وا کرد.
این دست را خیال نوازش بود.

.....

این دست گرم، دست تو بود ای عشق
دست تو بود و آتش جاویدت.
من مرغ کور جنگل شب بودم
بینا شدم به سرمه خورشیدت. (۱)

با مقایسه این دو شعر می‌بینیم قطعه «آخرین ستاره» که چهار سال پس از «سرمه خورشید» سروده شده از حیث پختگی و پرورش فرم و مضمون نمی‌تواند هم سطح شعر نادر پور قرار گیرد.
یکی از اشعار پرتوفیق فارانی «خاطرات ماه» است که پرواز تخیلات ظریف شاعرانه آن، زمان و مکان پهناوری را احاطه کرده است.

ای ماه ای الهه شبگرد پایگیر
آخردمی از این سفر جاودانیت،
ای دختر فسونگر گردون فروبیا
لختی ز تخت جادویی آسمانیت
بامن بگوی خاطره های گذشته را .
بامن بگوی راز دل تیره قرون
از بزم میگساری جمشید قصه کن

از حمله‌های نیمه شب لشکر نرون
از شعله‌های آتش غزنه که تا سحر
در نور توزبانه به افلاک میکشید .
از خلوت تفکر بود ای رازجو
در قلب دره‌های مهیب هیمالیا
از انعکاس نغمه شور آفرین او
در آسمان خامش شبهای بیصدا
از رستخیز بوسه و از محشر هوس
در کاخ پرفسازه و رسای لوئیان
از ساکنان دخمه تاریک باستیل
از چشم نیمه‌خواب جوانان پاسبان.
از گریه‌های خامش لیلای شب نورد
بر پشت ناقه دردل صحرای بیکران
از بوسه‌های آتشی قیس بینوا
در پرتو تو بر اثر پای کاروان. (۱)

محمود فارانی، این نوپرداز جوان افغان برای ساختن صحنه‌های رمانتیک و برای بیان اندیشه‌های مترقی خود، تصور و تصویرهای تازه، کلمات نرم و خوش‌آهنگ و قالب‌های تازه شعری بکار میبرد. از ۲۷ قطعه شعری که در مجموعه «آخرین ستاره» او چاپ شده ۴ غزل و بقیه یابشکل دوبیتی‌های پی هم یا بوزن عروض آزاد است.

مقدمه «آخرین ستاره» بقلم شاعر نوپرداز دیگر افغان، مایل هروی است. برای نشان دادن عقاید مترقی او درباره نقش شعر و شاعر، قسمتی از نوشته‌های وی را در اینجا نقل میکنیم:

«شاعر امروز باید نگاه وسیعتری داشته باشد و پپای تحول جهان قدم بقدم همراه باشد و آئینه محیط خود گردد.»

از شعر امروز باید اعتلای روح و حرکت و زندگی را بخواهیم. شعر امروز باید مکمل شعر دیروز باشد. آنطوریکه در تمام شئون حیاتی انکشاف و پیشرفت بعمل آمده و با نظریه‌ها بصورت علم تظاهر نموده است، همینطور ادبیات و هنر و شعر که حصه‌ای از آنهاست باید راه تکامل خود را طی کند. محافظه‌کاری در ادبیات و سخن‌سنجی سزاوار شاعر امروز نیست...» (۱)

مایل هروی بکسانیکه تنها به اقتدای گذشتگان اکتفا کرده و بانوآوری در هنر مخالفند می‌تازد و مینویسد: «آنها اندیشه واضطراب دارند که مبادا شعر نو اساس اشعار قدما را برهم بزند، پایه‌های شعر دری راست کند و به استعارات و ترکیبات پخته متقدمان خلل رساند. شاعر حماسه‌سرای دیروز اگر از گرزو کمان و ژوبین خود حرف زده حق داشته. ولی شاعر حماسه‌سرای امروز این آلات را در دست ندارد و آلات و ادوات دیگری جای آنها را گرفته است که باید شعر را برنگ روز توافق داد. (۲) این درست است اما آنجا که فرم و مضمون را از هم جدا فرض کرده میگوید: «هر شاعر باید اول متوجه فرم باشد، بعد از آن مضمون محتوی از آن زائیده میشود» بنظر ما درست نیست، چه فرم و مضمون هرگز نمیتواند از هم جدا باشد.

اشعار مایل هروی را که در مجموعه «امواج هریوا» بچاپ رسیده به دو بخش میتوان تقسیم کرد. غزلیات بسبک کلاسیک مانند: «طلارنک»، «گره‌ها»، «مشکن» «فتنه خوابید»، «من و تو»، «سرد مهر»، «حسن ناشناس» و غیره که از عشق کلی و احساسات عمومی با تعبیرات و تشبیهات متداول سخن میگوید. قسمت دیگر، اشعاری است که شاعر قلم را بدست دل خود داده و میخواهد

۱- آخرین ستاره «دیباچه» .

۲- آخرین ستاره «دیباچه» .

روبروی خواننده بایستد و با او گفتگو کند. «مرگ شمع»، «قو»، «پرستو» و غیره از اینگونه اشعار است.

بنازم بشمع شب افروز خود سوز،
که شب سوزد و صبح تابان بمیرد.
که تاشب نمیرد، نمیرد فروغش
فروزان بگرید، فروزان بمیرد.
خودش سوزد و لیک روشن نماید،
ره شمع چشمان مهر آشنارا (۱)

یا :

در این پهن گیتی چوقوی صفادل
فریبده در بین مرغان نیابی
بشور و هیاهوی دریانشیند
که غوغای او را تو آسان نیابی
بود آیت صلح، سیمین پراو
بود رایت عشق تاج نکویش
زتاریکی عرض صحرا گریزد،
فرشته است و باشد صفا بخش خویش

.....

چوقوی سبک آشیان زی بگیتی
نبینی تورنج گران زیستن را.
نیابی بجز تاب عشق و صفائی
نبینی تو آسیب چرخ کهن را. (۲)

۱- «امواج هریوا» مایل هروی. کابل ۱۳۴۲ صفحه ۱۵۲

۲- «امواج هریوا» صفحه ۱۰۶/۷

پرست و این پیک بهار الهام بخش بسیاری از نوپردازان معاصر ایران و افغان شده است. هر شاعری با تصویری و آرزویی این پرنده رمانتیک را توصیف میکند.

مایل هروی نغمه «پرستو» را با تارهای شوق و شادی مینوازد. بنظر او پرستو مرغ بهار و مزده رسان شادی و زندگی است.

پرستو جان ، پرت چون زلف خوبان
خم اندر خم سیه اندود و پیچان .
عزیز مرغکان نوبهاری
که هر ساله کنی یاد عزیزان .
پرستو جان تو شادی میکنی ساز ،
سرودت گرم خیز و شور پرداز .
تو باشی مظهر شادی و عشرت
پیام زندگی داری به پرواز . (۱)

اما پرستو در آثار شاعران ایران پرنده ایست سوگوار که بهارش بی گل و پروبالش خونین است . پرستو پرنده کوچک نیست معنی بزرگ مجازی دیگری دارد . پرستو آزادی است .

سیاوش کسرائی در شعر «چلچله ای روی پنجره ای مرد» چنین میگوید :

.....

آمده ای تا در این سراچه ویران ،
لانه مهری بنا کنیم پرستو ؟
آمده ای تا در این گذرگه خاموش
شور و نشاطی بپا کنیم پرستو ؟
شرم مکن سرزبان خسته برون کش

تاشب چشم ترا نگاه کنم من .

وز تپش سینه توجان پرستو

شعله برون کرده شمع راه کنم من .

چالچله اك خفته بود خامش وزیبا

شبم خون در میان نازك پرها . (۱)

وسایه در «بهار غم انگیز» اینطور میگوید :

پرستو آمد واز گل خبر نیست

چرا گل با پرستو هم سفر نیست

چه درد است این ، چه درد است این چه درد است

که در گلزار ما این رخنه کرده است ؟

.....

مگردارد بهار نو رسیده

دل و جانی چو ما در خون کشیده ؟

مگر گل نو عروس شوی مرده است

که روی از سوک و غم در پرده برده است .

.....

بهارا دامن افشان کن ز گلبن

مزار کشتگان را غرق گل کن . (۲)

بهر حال با مطالعه دقیق اشعار و نظرات استتیک مایل هر وی باید اعتراف کرد که این شاعر آزاده ترقی خواه برای پیشرفت ادبیات کشور خود صمیمانه کوشا است .

* * *

(۱) سیاوش کسرانی «خون سیاوش» تهران ۱۳۴۱ صفحه ۵۹/۶۰

(۲) هوشنگ ابتهاج «سایه» زمین صفحه ۱۴۱

شاعر معاصر دیگر افغان که از یکسو بادیای هنری کهن پیوند دارد و از سوی دیگر شیفته زندگی نو و هنر نوین است. ضیاء قاری زاده میباشد. آثار این سخنور در مجموعه های «هدف»، «نی نواز»، و منتخب اشعار «گرد آمده است».

«نی نواز» مثنوی سائیمانتامی است که انسان را بسوی آرامش کوهساران و نوای نی شبانان دعوت میکند. با کلماتی آرام و عارفانه:

بیا ای نای کز پستی گریزیم

گاهی با ناله گه بانی ستیزیم

بهر دریا که دست انداخت ما را

بسان موج بررویش بخیزیم . (۱)

اما غالب اشعار «هدف» تمایل قاری زاده را به شعر نو نشان میدهد.

«ای دریا» قطعه لیریک تازه ایست از او.

آخر ای دریا

توهم چون من دل دیوانه دلبری

موج در کف

شور بر سر

ناله مستانه داری

عمر بی پا، گرنه ای

هر دم چرا پا در گریزی

ذوق هستی گرنه ای

آخر چرا سامان نداری

آخر ای دریا

کجا جویم سراغ منزلت را

درچه پیدائی نهانی
درچه سرحد خانه داری
تا کجا خواهی تپیدن
گه به ساز شمع سوزی
گه پر پروانه داری (۱)

.....

اگر ضیاء قاری زاده فقط بگفتن قصایدی نظیر «خواب واژون» :

ای روزها، ای هفته‌ها، ای ماه‌ها، ای سالها
محمل کشان عمر من ای رنجبر حمال‌ها (۲)

اکتفا میکرد، نامش جزو نوپردازان افغان ثبت نمیشد. اما او سراینده

قطعات تازه و پرشوری مانند «کبوتر سپید» است و اساساً شاعری است ستایشگر

زیبائی و امید :

شفقی بال و پر کبوتر کان ،

همچو سیمین سفینه اختر کان ،

زود آئید .

بر سر بامها فرود آئید.

آخرین زنگ شب نواخته شد،

برخیزید .

از گریبان شب در آویزید .

همه یکباره بال بگشائید.

بر لب بام من فرو آئید .

آهسته ،

(۱) اشعار نو صفحه ۸۵/۸۶

(۲) «هدف» ضیاء قاری زاده صفحه ۲۹

پاگذارید ، نغز و شایسته

همچو خیل مسافران امید. (۱)

این شعر مانند (کبوتران من) اثر ملك الشعراء بهار از جهت فرم و مضمون تازه و توفیق آمیز است .

* * *

در بین نوپردازان افغان ، بایستی از شاعر با استعداد - لایق سلیمانی نام برده شود . این هنرمید جوان که سراپا شور و آتش است آثار خود را در روزنامه (پرچم) و سایر مطبوعات افغانستان انتشار میدهد جای بسی تأسف است که مجموعه این آثار فعلا خارج از دسترس ماست .

شاعر نوپرداز دیگر افغان عبدالحی آرین پور است که مجموعه اشعارش (نهال) در ۱۳۴۳ در کابل بچاپ رسیده است . دو شعر اول این مجموعه که بنام خدا و مدح پیغمبر است بشکل مثنوی معمول و با همان تعبیرات و عبارات مذهبی متداول قدیم میباشد .

ای ملکی شیوه قدسی صفات

باعث ایجاد همه کائنات

ای گهر لجه بحر ازل

تازه بهار چمن لم یزل (۲)

اما محتویات دیگر مجموعه که دارای مضمونهای اجتماعی با موضوعهای عاشقانه و لیریک است از وزنهای عروض آزاد و تصویرهای تازه برخوردار است .

گفتیم که شاعران نوپرداز ایران و افغانستان پرستو ، کبوتر و قورابجای بلبل و قمری و هدهد شاعران کلاسیک در آشیانه شعر فارسی نشانده اند و آرین پور

(۱) «اشعار نو» کابل ۱۳۳۱ صفحه ۸۱/۸۲

(۲) «نهال» صفحه ۲

هم شعری زیبا در باره (قو) دارد .

بگاہ غروب

زتاب شفق

برنگ گل سرخ رنگین شده

سراپردۀ برکۀ آبگیر

هوا خوشگوار و زمین دلگشا

کف باد صورتگر و موج آب

چو سرلوحه سیم صورت پذیر.

در آن گلزمین

به آن تازگی

در آغوش تالاب خاموش و نرم

دو تا قوی زیبا شده جایگیر .

من و آرزو

بیال خیال

پریدیم از آن سوی ابرها

فرا اوج آن برکۀ بی نظیر

که افتاد مهر

بکام غروب

دو تا قوی زیبا و آن آبگیر

به ژرفای تاریک شب شد اسیر . (۱)

سؤال دیگری پیش میآید که چرا آرین پور دو شعر مذهبی اول کتاب خود

را هم بشکل شعر نو نوشت و چرا حتی در کلمات و تعبیراتی که برای اینگونه

اشعار تاکنون بکار می رفته ، کرچکترین تنوعی بوجود نیاورد ؟

پاسخ روشن است . برای اینکه مضمون نوی در کار نبود و اساساً هزاران قطعه شعری که تا کنون در ایران و افغانستان به شیوه نو نوشته شده نمودار این حقیقت است که شعر نو در هر دو کشور از مرثیه های مذهبی و مدیحه بکلی آزاد شده است .

شعر نو انعکاس هنری جنبش های ترقی خواهانه مردم ایران و افغانستان در عصر حاضر است . صدای اعتراض و سرود عصیان است علیه کلیه مظاهر عقب ماندگی . شعر نو بیان هنری اندیشه ها و آرمانهای نوین است برای ساختن زندگی آزاد نو .

شعر نو از جهت فرم تجدید نظر و تحولی است که در علم الشعر فارسی پدید آمده و آنرا بسوی تکامل پیش برده است .

شعر نو از فولکلور - افسانه ها و اساطیر ملی - اصطلاحات عامیانه و از کلمات و ترکیبات لغوی فراموش شده یانوساز حداکثر استفاده را میکند . شعر نو عنوان جریان ادبی در یک دوره معین تاریخی است که پس از رسیدن به مرحله تکامل ، باز جای خود را به کلمه مطلق شعر خواهد سپرد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی